

شناخت مؤلف مرآت عشاق

(مطالعه نسخه شناسانه و متن پژوهانه)

حیدر قلی زاده*

بهرروز ایمانی**

چکیده

مرآت عشاق رساله‌ای است در گزارش اصطلاحات صوفیان شامل یک مقدمه و دو مطلب. توجه عمده مؤلف به تأویل الفاظ استعاری است و از آنها با عنوان «اشارات خاص» یاد کرده است. مرآت عشاق با استفاده از نسخه‌های ناقص، و از مؤلفی ناشناخته، انتشار یافته است. در مقاله حاضر، نویسنده اثر با توجه به قرائن موجود و شناسایی نسخه‌ای کامل، کهن و معتبر از آن، معرفی شده است.

کلیدواژه‌ها: مرآت عشاق، ادريس بدلیسی، اصطلاحات صوفیان، الفاظ استعاری.

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۲۸ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱/۱۷

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان (نویسنده مسئول) / golizaadeh@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان / Imani_book@yahoo.com

۱. درباره مرآت عشاق

مرآت عشاق رساله‌ای است در «بیان الفاظ مفردة معتبره و بسایط کلمات متداوله معتوره» که در میان طایفه متصوفه رایج بوده است (بدلیسی، مرآت عشاق، برگ ۱۰۶ رو). مؤلف «الفاظ و مصطلحات» اهل تصوف را در یک مقدمه و دو مطلب، گزارش کرده است. مقدمه اختصاص دارد به «ذکر بعضی امور مقرره علم توحید» و در آن گفته شده که اطلاع بر اصطلاحات صوفیه و عرفا، موقوف به معرفت علم توحید و شناخت «معانی و حقایق الهیه» است (همو، برگ ۱۰۶ رو). مؤلف مطلب اول را در «بیان کلیات عوالم خمس و مراتب ست» پرداخته که به نظر او «اصول مصطلحات و کلیات مسائل» متصوفه است، و مطلب ثانی در «بیان الفاظ مفردة و کلمات بسیطه که نزد طایفه اهل الله، مصطلح است» (همو، ص ۳۱).

مرآت عشاق، مشتمل بر تعریف ۴۶۸ مدخل اصطلاحی است و بدین حیث، فراگیرترین اثر مستقل در اصطلاحات عرفانی به فارسی تا نیمه نخست سده ۱۰ ق است. پیش از این در نیمه دوم سده هفتم و نیمه نخست سده هشتم، الفتی تبریزی در رشف الالفاظ ۳۰۰ نماد را تفسیر کرده بوده (الفتی تبریزی، ص ۳۳-۳۸)؛ در گزارش او نزدیک به ۱۰۰ اصطلاح ثبت شده که در مرآت عشاق نیست، و بسیاری از مداخل مرآت نیز در رشف الالفاظ نیست. مرآت بر اساس حروف ابجد سامان یافته و ترتیب الفبایی در آن رعایت نشده؛ هرچند که برتلس تنظیم ابجدی آن را نادیده گرفته و مصطلحات را الفبایی نموده است (برتلس، ص ۱۶۵).

۱-۱. شیوه تفسیر اصطلاحات

مؤلف مرآت در آغاز حروف، که الفاظ مصدر به آنها را تفسیر کرده، ابعاد تأویلی هر حرف را در آرای عرفانی و فلسفه حروف واجسته، و به قول خود «خواص» آنها را برشمرده است. مطالبی که مؤلف درباره فلسفه حروف و اعداد، دانش تأویل، معنی‌شناسی، دلالات الفاظ بر معانی و ... ارائه کرده، قابل توجه است و می‌تواند در

مباحث مقدماتی اصطلاح‌شناسی عرفانی، مدّ نظر قرار گیرد. پیش از شروع تعریف و تفسیر اصطلاحات، یک رباعی مربوط به حروف مشروحه، از سروده‌های خود را آورده است. ادبیات عرفانی پارسی را واخوانی کرده و موافق با تأویل و تعریف نمادها، شواهد شعری برای آنها آورده است. بیشترین مستندات را از گلشن راز شیخ محمود شبستری و دیوان حافظ نقل کرده و این حاکی از علاقه بدلیسی به آموزه‌های صوفیانه و عارفانه شبستری و حافظ است. از سعدی، مولوی و عطار نیز ابیاتی آورده و به آیات قرآن، احادیث و روایات، و اشعار تازی سرایان، از جمله ابی‌العنایه و ابن‌فارض استناد جسته است.

۱-۲. گونه‌شناسی نمادها

هرچند که مؤلف به مصطلحات متعارف، علمی و رسمی تصوف - همچون احد، احدیت، اسمای ذاتیه، اعیان ثابته، تجلی، تجرید و تفرید، توبه، حب ذاتی، حضور، ذکر، ربوبیت، زهد، سماع، شکر، شوق، صحو، عبودیت، فیض، قرب، ولایت و ... - که در متون صوفیانه نخستین دوره‌های تصوف اسلامی و بعد از آن تثبیت شده‌اند - نظر داشته، اما توجه عمده او به نمادها و الفاظ استعاری و به قول خودش «تخیلات شعریه» است که ظاهراً نخستین بار، تعریف و تعبیر آنها توسط هجویری ارائه شد (هجویری، ۵۵۹) و با تکاپوهای ذوقی سنایی، در ادبیات عرفانی فارسی رواج یافتند و با تجربه‌های شهودی عارفانی همچون عطار، مولوی، عراقی، حافظ و... به تلون و تموج درآمدند. مؤلف مرآت عشاق از مصطلحات مقرر و متعارف با عنوان «اصطلاحات عرف عام» و از تعبیرات استعاری با عبارت «اشارات خاص» یاد کرده است (بدلیسی، مرآت عشاق، برگ ۱۰۴ رو).

برای عارف، هر حرفی، هر کلمه‌ای، و هر چیزی، رمزی از حقیقت مطلق است؛ بنابراین دامنه رموز و نمادهایی که او برای ادای مقصود حقیقی به کار می‌بندد، گوناگون و گسترده است و مؤلف مرآت عشاق نیز به این تلون و توسع نظر داشته و

مفاهیم متعددی را در رساله خود تفسیر کرده است. چنانکه ذکر شد، او به استعارات و نمادها بیش از اصطلاحات مقرر توجه کرده؛ این اصطلاحات را می‌توان به چند گونه دسته‌بندی کرد:

- نمادهای مربوط به اجزای وجودی، از فرق تا قدم: سر، مو، ابرو، پیشانی، چهره، مژگان، چشم، لب، بناگوش، زنخندان و... در مواردی، شماری از این اعضا، به صفاتی موصوف شده و یا به عنوان مشبه‌به قرار گرفته است: چهره گلگون، چشم بیمار، چشم ترکانه، چشم آهوانه، لب شیرین، خط سبز، میان باریک و... چاه زنخندان، موی میان، تیر مژگان، طاق ابرو و...

- پدیده‌های طبیعی و عناصر علوی: باران، سیل، برق، باد، ابر، بامداد، روز، شب، فجر، صبح و...

- باده و متعلقات آن: شراب، صبحی، قدح، ساقی، سبو، خمار، خمخانه، خم، خمر و...

- جانوران: سیمرغ، عنقا، شتر، رخس.

- فصول: بهار، پاییز، تابستان، زمستان.

- گلها و چشم‌اندازهای طبیعی: لاله، بنفشه، سنبل، بوستان، گلزار، سبزه، سبزه‌زار، بیابان، جویبار و...

- احجار کریمه و فلزات: گوهر، یاقوت، زر.

- نمادها، سنتها و آیینهای ادیان: چلیپا، راهب، ناقوس، ترسابچه، زنار، کلیسا،

طیلسان، کعبه، قربان، عرفات، قبله، نماز، سجاده، حج، غسل و...

- ابزارهای تمدنی و معیشت: پل، آینه، شمع، پرده، رکوه، عصا، رخت، مسواک

و...

- حالات نفسانی و کیفیات رفتاری: آمدن، افتادن، باختن، برخاستن، آرزو، آه،

اندوه، رنج، آلودگی، افسردگی، زاری، ناله، بیگانگی، دوستی، دیوانگی، نشستن،

دست و پازدن و...

- ابزارها و اصطلاحات موسیقی: ارغنون، چنگ، نغمه، نای، عود، ترانه و ...
- ابزارهای نبرد: تیر، تیر خدنگ. در مواردی این ابزارها، مشبه برای اعضا قرار گرفته است: تیر مژگان.
- رنگها: سفیدی، سیاهی.
- متفرقه: پدر، افسانه، جواهر علوم، بیرون، میدان، کوی، خانه، کلبه احزان، درگاه، امیری، سلطانی، دیر، بار گران، بازی، صُعلوک، گلخن و ...

۲. چاپ مرآت عشاق

مرآت عشاق را نخستین بار، برتلس (مستشرق روسی) بر اساس دستنوشته ناقص موزه آسیایی (سنت پترزبورگ) به نام مؤلفی ناشناخته منتشر کرد (برتلس، ص ۱۶۵-۲۳۸) و دوباره به اهتمام خانم مرضیه سلیمانی، بر پایه دستنویس ناقص کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (با تاریخ کتابت ۱۲۷۴ق) و مقابله با نسخه چاپی برتلس انتشار یافت. (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول: ۱۳۸۸. چاپ دوم: ۱۳۹۰. چاپ سوم: ۱۳۹۱).

مصحح مذکور، با وجود جستجوهای بسیار «هیچ نشانه و اثری از مؤلف، و تاریخ نگارش» مرآت عشاق به دست نیآورده و آن را «از آثار خوب قرون نهم تا دوازدهم هجری» برشمرده است و اظهار امیدواری نموده که در آینده، به شناسایی مؤلف کتاب، توفیق یابد (سلیمانی، ص چهارده - پانزده، بیست و یکم).

۳. مؤلف مرآت عشاق

در این گفتار برآنیم با توجه به قرائنی چند، و شناسایی دستنوشته‌ای کامل از مرآت عشاق، مؤلف آن را معرفی کنیم.

۳-۱. قرائن متن شناسانه

مرآت عشاق مستند به ابیاتی از خود مؤلف با عنوان «لمؤلفه» است؛ چندی از این

ابیات را با همان نسبت و عبارت، یا بدون انتساب، در آثار ادریس بن حسام‌الدین علی، مورّخ و دولتمرد ایرانی تبار در دربار سلاطین عثمانی (درگذشته ۹۲۶ق) می‌توان یافت.

مرآت الجمال

... به ذکر «ما عرفناك حقّ معرفتك» در تکرار است. لمؤلفه:

کو آن زبان مدح‌سرای سزای دوست/ مدهوش شوق را چه مجال ثنای دوست/ تا دیده دید روی تو، خود را دگر ندید/ خود دیده گو که غیر نبیند به جای دوست (بدلیسی، مرآت الجمال، برگ ۴رو).

... و مطلوب حقیقی از نور و ظلمت روزگار، و تعاقب لیل و نهار، طلوع خورشید رخسار بی زوال، و امتداد ظلال جلال از زلف مدیدالاذیال او. لمؤلفه:

ای از فروغ روی تو «والشّمس» آیتی/ «واللیل» از درازی زلفت کنایتی (همو، همان، برگ ۶۴پ).

مرآت عشاق

ثنا: اظهار اوصاف کمالیه ذات را گویند بر وجهی که ذات حق را شایسته باشد، خواه از صفات ذاتیه باشد و خواه افعالیه و آثار در هر مرتبه از مراتب وجود. لمؤلفه:

کو آن زبان مدح‌سرای سزای دوست/ مدهوش شوق را چه مجال ثنای دوست (بدلیسی، مرآت عشاق، ص ۳۶۱).

... لام را به زلف حبیب و شب وصل نسبت کرده‌اند. لمؤلفه:

ای از فروغ روی تو «والشّمس» آیتی/ «واللیل» از درازی زلفت کنایتی (همو، همان، ص ۲۰۵).

رساله مناظره روزه و عید

ای روی تو عید و روبروی تو نماز/ پرهیز ز جز تو روزه وین لفظ مجاز/ از رفتن کعبه، وان ره دور و دراز/ مقصود تویی، به لطف ما را بنواز (بدلیسی، مناظره روزه و عید «چاپی»، ص ۱۳. همو، همان «خطی»، برگ ۲۱۱رو).

مرآت عشاق

روزه: قطع توجهات و امساک التفتات را گویند از هرچه غیرحق باشد، خواه اطاعت باشد و خواه عصیان و خواه لذت باشد و خواه الم. لمؤلفه:

ای روی تو عید و روبروی تو نماز/ پرهیز ز جز تو روزه وین لفظ مجاز (بدلیسی، مرآت عشاق، ص ۳۱۴).

هرچند در کتابنامه‌های کهن، همچون کشف الظنون، از اثری به نام مرآت عشاق نام برده نشده، اما در منابع متأخر، عنوان آن مذکور و به ادریس بدلیسی نسبت داده شده است (قره‌بلوط، ۶۲۱/۱؛ معصومی، ۷۷؛ مفتاح، ولی، ۲۶۰).

۲-۳. قرائن نسخه‌شناسانه

چنانکه مصحح مرآت عشاق خود تصریح کرده، او از وجود دو دستنویس آن خبر داشته است:

- نسخه موزه آسیایی (سنت پترزبورگ) که اساس چاپ برتلس قرار گرفته است (برتلس، ۱۵-۱۵۱، ۱۶۵).

- نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۲۶ (از مجموعه مشکوة) که در سال ۱۲۷۴ق به قلم محمد بن حسن بن ابوالملوک بن خان رقم خورده است (دانش‌پژوه، ۴۱۰؛ سلیمانی، دوازده - سیزده).

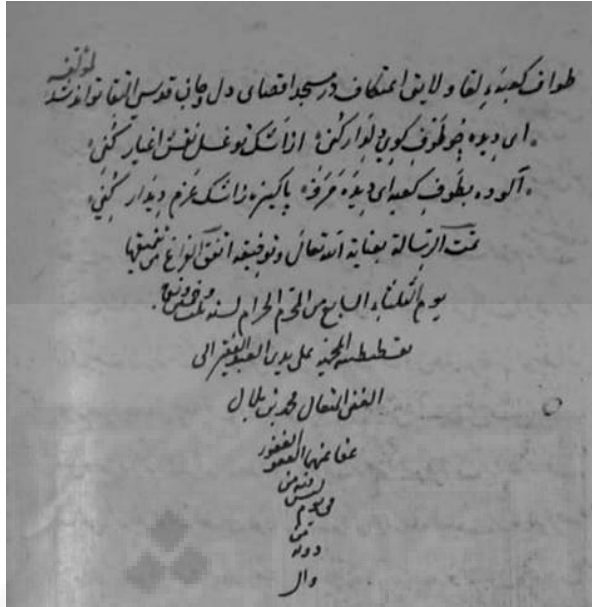
هر دو دستنوشته مذکور ناقص است و اوراقی از آغاز آنها افتاده و مقدمه اثر موجود نیست؛ بنابراین، نام مؤلف و مشخصه‌های کتاب، ناشناخته و پنهان مانده است.

علاوه بر این دو دستنویس، نسخه‌ای کهن، معتبر و کامل از مرآت عشاق به شماره ۱۸۸۸/۴ (برگ ۱۰۱ - ۲۱۰پ) در کتابخانه اسعد افندی (استانبول - سلیمانیه) محفوظ است* (قره‌بلوط، ۶۲۱/۱) و در سال ۹۵۳ق توسط محمدبن بلال در قسطنطنیه کتابت شده است. این نسخه دارای دیباچه مؤلف است که به صراحت از خود با عنوان «ادریس بن حسام‌الدین البدلیسی» یاد نموده، و در بیتی نیز به نام اثرش اشاره کرده است:

... نهادم نام او «مرآت عشاق» ز نام شه شهود مقبول آفاق
(بدلیسی، مرآت عشاق، برگ ۱۰۴ رو)

محمدبن بلال مرآت عشاق را در ۹۵۳ق (۲۷ سال پس از درگذشت بدلیسی) به نستعلیق تحریری به قید کتابت درآورده است؛ نوشتار او، هم به حیث اصالت و قدمت، و هم به لحاظ دقت و صحت، معتبر است و باید در تصحیح مجدد مرآت عشاق دستنویس پایه قرار گیرد.

* سپاسگزاریم از دوستان دانشور جناب آقای مهدی رحیم‌پور و علیرضا قوجه‌زاده که تصویر آثار خطی ادریس بدلیسی را در اختیار ما قرار دادند.



محمد بن بلال، کاتب آثار بدلیسی است و شماری از رسایل و کتب او را به رشته تحریر کشیده که از آن جمله است مجموعه شماره ۱۸۸۸ اسعد افندی: شامل هفت رساله از بدلیسی (قره بلوط، ۱/ ۶۲۰ - ۶۲۱)، هشت بهشت که در سال ۹۶۶ کتابت کرده و کاتبی به نام مصطفی رموزی آن را به سال ۹۷۹ ق. بازنویسه (حسینی، ۱۶۲ - ۱۶۳) و دستنوشته‌ای دیگر از اثر مذکور که در سال ۹۶۸ ق. رقم زده است (دانش پژوه، افشار، ۳۲۳).

۴. مقدمهٔ مرآت عشاق

با توجه به این که مقدمهٔ مؤلف در دو نسخهٔ مورد استفاده در تصحیح مرآت عشاق، افتاده و ناقص به چاپ رسیده است، در اینجا هم برای تکمیل اثر و هم استخراج مشخصه‌های آن، دیباچهٔ مؤلف را از روی دستنویس کتابخانهٔ اسعد افندی، واخوانی کرده‌ایم:

بسم الله الرحمن الرحيم

ای روی ترا به هر زبانی، نامی در هر لغت از کلام تو پیغامی
شد خال و خط تو جمله ارقام و حروف هر لفظ بُود ز حُسن تو اعلامی

تبارك الله از این حُسن جهان افروز، و تعالی الله از این روی مهراندوز که بالحقیقه، وحدت ذات بر کمال و صفت یکتایی جمال بی زوالش، از نمایش قامت سرافراز و خرامش قدّ دلنواز الفِ احدیتش به تحریکِ کلکِ رشیقِ القَدِ بنانِ بیان در تماشاگاه دیده جان، عیان است و آیات کبریا و جلال و بینات قهرمان بی همال جبروت صفاتش، در سواد خطوط آن طرّه ممدود الظلال و از سیاهی نقطه آن خال عنبرین مثال اجلالش، پوشیده و پنهان است.

اشباح ممکنات و هیاکلِ کُلّ کاینات، همگی، سواد رقمی چند است که از محصف رخساره آن رشک حور بر صحایف ظهور، منقول و مسطور شده، و شواخص اشخاص تعینات، تماثل ظلّ مدید است که به اشکال مختلفه حروف به حسب تنوع مجالی و ظروف، پیش رو [ی] دیده شهود، مرقوم و مزبور گشته.

بیت

بر صفحه رخساره هر ماه پری روی حرفی دو سه از دفتر حُسن شده مکتوب

استاد ازل که در دبیرستان ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ [العلق / ۵] کلک حقایق نگار ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ (همان / ۴) را به سرانگشت شهادت اولاد آدم داده، در ایجاد حرف نخستین ایجاد به ابراز زُبر و بینات علم توحید و به اظهار آیت تفرید آن ذات مجید اشارت کرده، و صدای فرحزای «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ» [صدری نیا، ص ۱۳۹-۱۶۰] که از حلقوم نایی اقلام و از مخارج حروف کلک معارف ارقام در گوش صدف مثال دوات افتاده، بحقیقت، صریر موزون ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ [القلم / ۱] است که نقش صوت و عملی چند از امتداد نفس رحمانی میان مجلسیان بزم روحانی از افراد انسانی به لفظ و عبارت / ۱۰۱ پ / آورده است.

شعر

تو مقصودی ز هر حرفی که خوانیم ترا خوانیم از نقشی که دانیم
[نظامی، ص ۹]

زبانم را ثنای خود درآموز درون دل به نور خود برافروز

اگر نه آن باشد که نقاش صنوع در نگارستان ﴿هُوَ الَّذِي صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ﴾
[الغافر / ۶۴. التغابن / ۳] بر لوح وجود، صورت معنی‌نمای را از حقیقت جامعه آدمی
به بهترین وجهی پرداخته، و اگر نه آن که مصور عقل کُلّ، پیکر جمال بی مثالش را در
مناظر شهود به تمثال دلفریب «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» [صدری‌نیا، ۲۳۰] آینه
جهان‌نمای جهت دیده بصیرت عارفان ساخته، پس چرا مرآت دل صافی آدم صفی را
مظهر صور عالم غیب و شهادت داشته که ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ [البقره / ۳۱]. و
چگونه خاطر وحی‌پذیر آن رسول امّی و نبی عربی در مکتب‌خانه ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا
الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا﴾ [الشوری / ۵۲] بی سبق تعلّم و تعلیم، به ارقام
صور و احکام معانی قرآن کریم و کلام قدیم نگاشته داشت که ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ
يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾. [النجم / ۴-۵].

لمؤلفه

در مکتب عشق، حرف و نُطقی است جدا در گوش دل آید آن نه از صوت و صدا
خواننده همه فن، حبیبیم از علم لدن تعلیم و فا گرفته از فضل خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي أوتى جوامع الكلم و على آله و صحبه مظاهر
العلوم و الحكم. صلوة لا يليق لمتسعه ظروف الحروف و سلاماً لا يطيق لأطرائه
المنطق المشعوف.

اما بعد، سخن‌سرایان گلشن بیان، و بلبلان گلستان عرفان، هر چند در آدای نعوت
کمالی و انبای صفات جمالی و جلالی حضرت حق و در القای سپاس و ستایش
حُسنِ بی‌پایان آن جمیل مطلق، عندلیب‌سان به هزار دستان، نواهای مستانه و ناله‌های

عاشقانه سراییده‌اند، و طوطی‌وشانه هرگونه کلمات شیرین محققانه و حکایات دلفریبانه، در سلك نظم و نثر به هر وجه از طُرُقِ روایت و افسانه، به مسماع اصغای هوشمندان زمانه رسانیده‌اند

بیت / ۱۰۲/رو

هرکس به زبانی [صفت] عشق تو گوید عاشق به سرود غم و مطرب به ترانه

لیکن بر نظر حقیقت بین اهل حق و یقین در غایت تبیین است که در هیکل ترکیب کلام هر متکلمی، البته از عالم غیب، روحی دمیده شد [ه] اما مناسب حالِ باطنِ آن صاحب‌مقال، و لذا کلمه متضویه «لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَأَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ» [صدری‌نیا، ۴۰۲] اشعار به این طریقه استدلال است و همچنین در دُرُجِ قوالبِ الفاظ و عبارت هر سخن‌سرایی، البته گوهری از بحر معنی درج است، اما فراخور مخزن سینه آن صاحب سخن در رتبت منقصت و کمال، و کلام حکمت منوال نبوی که «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِصَّة» [همو، ۵۶۱] اخبار است از تفاوت این مراتب حال و قال، هرآینه هرگز نتواند بود که کلام عرفی عوام یا سخنان شعرا و خطبای لثام که نفع ارواح معانی در قوالب اسالیب بیان ایشان به مقتضای هوای نفسانی باشد، با کلمات بلاغت‌آیات سخنورانی که کلمات وحی سمات ایشان روح‌القدس از صدای انفاس رحمانی ترجمان باشد، در مسالك عنوان بیان، هم‌عنان افتد.

بیت

بانگ دیوان، پاسبان اشقیاست بانگ سلطان، دلربای اولیاست
[مولوی، دفتر ۳، ص ۱۹۹]

و نزد اهل تحقیق، این معنی مقرون به تصدیق، آن است که عالم معنی را فُسحتی است زیاده از اندازه تقدیر و تقریر، و کشور علم کلام را وسعتی است افزون از احاطه تفسیر به طریق تحریر و تسطیر که ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾ [الکهِف/۱۰۹]

بیت

حرف ظرف آمد، درو معنی جواب بحر معنی، عنده ام الکتاب
[مولوی، دفتر ۱، ص ۲۲]

لیکن، سیاحان بحار کلام ربّانی و سیاحان ممالک معانی که سالها جهت تحصیل جامعیت کمال در مصر جامع حقایق باشیده‌اند، و بعد از نیل به لجه نیل معارف، گاهی غرفه‌ای چند از فیض خاص خود بر عامه خلق خدا پاشیده‌اند، در بعضی اوقات، جهت / ۱۰۲ پ/ تحریض و ترغیب ارباب طلب و به عزم تفریح و تشریح و تشیط خواطر اهل مشرب، از بحر عمیق فکرت و از لجاج نظر بصیرت، گوهری چند در غایت جلا و نهایت صفا، به ساحل نطق و بیان آورده‌اند، و از مخزن ضمائر افاضت شعار خود، دُری چند فرید با وجود بی‌بهای درغایت بها در اعیان صیرفیان بازار عرفان عیان کرده‌اند، بلکه در بزم کامرانی و بر سریر سلطانی ملک معانی، گوهرهای یکدانه را دامان دامان، چون چشم مهجوران گریان و رزم(?) عاشقان و عارفان، نثار فرموده و حبّ تذکار دیار یار و تکرار اذکار حبیب و دلدار خود، سبحه‌واری در سلك نظم اشعار به طریقه ایما و اشعار، اظهار نموده‌اند.

شعر

كَلِمٌ كَنْظُمِ الدَّرِّ يَحْسِنُ تَحْتَهُ مَعْنَاهُ حُسْنُ الْمَاءِ تَحْتَ حُبَابِهِ

چون فیض کاس کرام از دست کام بخش این طایفه گرامی در مجمع عیش مدام، بر طبق عنایات الهی عام است، و کلام جامع این قوم شریف، بیشتر به حسب تطوّر مقامات و حالات، ملایم مشارب خاص و هم مناسب مذاق عوام است، هر آینه، هر طبقه‌ای از مردم به اندازه‌اوانی افهام و به حسب گنجایش ظروف خیالات و اوهام خود، از کلام صاحب کمال، حظّ وافى و نصیب کافی یابند و جهت تهییج ماده شوق و طلب، تشنه‌وار به شعف و غرام و به میل طبیعی تمام، به سرچشمه آن زلال معارف

شتابند، لیکن به حسب تفاوت اشواق و مطالب و به سبب تنوع اذواق و مشارب، گاهی هیأت آن بحار زخار اهل توحید و عرفان و سلسال منابع پُرمنافع آن آب حیوانِ ایقان، در حین امتزاج با لعاب مذاق هر شخص و مزاج، احیاناً عذب فرات نماید، و گاهی دیگر مِلح اجاج، و آن جرعه‌های سلسبیل و انهار کوثرعدیل، گاهی مزه شیر و شکر دارد، و گاهی دیگر، ذوق کهن شرابی پرشور و شر آرد.

بیت

چو الحاد و توحید در قال و قیل بُود قوم موسی و قبطی و نیل

لاجرم، مقیاسی جهت / ۱۰۳ رو/ اقتباس انوار معارف از مشکوة بیان آن چنان سروران ملک سخنوری، و قانونی در طریق اکتساب اسرار معارف از انفاس روح‌پرور آن نفوس بشری که دستورنامه اهل طلب باشد، ناگزیر است، و از وضع میزانی ناچار و بی تدبیر، تا بدان معیار، امتحان وزن و عیار سخن حق و باطل توان نمود، و به آن مقیاس، تبیین طریق هادی از مُضلل شاید فرمود.

والحق، هرچند اصل این معیار به غیر ذوق سلیم نیست و بجز تَفَطُّنِ طبع مستقیم چیست، اما مشروط است به معرفت اصطلاحات و اشارات علم توحید، و محک خالص آن نقود، اعتقاد صافی است، فاما با وجود اطلاع بر مقامات حالات و مقالات اهل تفرید، چرا که استعمال میزان، مُبْتَنی بر تعلّم اوضاع الفاظ و عبارات اهل طریقت است و موقوف بر اطلاع بسایط و مرکبات اصطلاحات ارباب حقیقت است، و اکثر این گروه برگزیده، از حالات و مقامات، به اسلوب کشف و عیان خود خبر می‌دهند و اصل مقصود را در مکمن رمز و کنایت به ودیعه می‌نهند.

شعر

خوشتر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران
گفتمت پوشیده خوشتر سرّ یار خود تو در ضمن حکایت، گوش‌دار

[مولوی، دفتر ۱، ص ۱۵]

و اتفاقاً بیشتر اوقات، بنای بیان آن معارف اهل ایقان؛ یا به لسان عربی که افصح السنه اهل بیان است و مظهر اعجاز قرآن، انشاد و انشا یافته، یا آن که به زبان فارسی که املح تعبیرات لسان در کلمات بنی نوع انسان است، آن حقایق سرپوشیده، اعلان و افشا پذیرفته. بنابراین مقدمات، این بنده حقیر و ذره صغیر، مترصد فیض قدسی، ادريس بن حسام الدين البدلیسی - اصلح الله اعماله و حصّل بالخیر آماله - را که خوشه چین خرمن درویشان است و گدای کوی این طایفه عالی شان، به خاطر شکسته رسید که به تحریر الفاظ و مصطلحات ایشان، مجموعه ای سازد و در بیان ۱۰۳/پ/ لغت ایشان که «منطق الطیر» عبارت از آن است، به تقریر زبان قلم، رساله ای پردازد.

لمؤلفه

کلك خط من، چو طوطی آمد به مثل
از نوک شکر مکیده چونانک عسل
لیکن شکرش وام بُود از لب دوست
ملک از دگری، کلك من آنجا به عمل

اگرچه این حقیر، خود نه از زمرة اهل تحقّق و شهود و آن مقامات و احوال است، اما از ارباب تصدیق به حقایق آن کلمات و مقالات، اهل کمال است.

بیت

گزاف ای دل نیاید ز اهل تحقیق
مرین را کشف باید، یا نه تصدیق
[لاهیجی، ۴۷۶]

و انصاف آن که سرود این گونه ترانه رندانه و نوای آن چنان کلمات مستانه، از این بنده، نه آن که از سر انصاف به انبساط و انشراح بال است، بلکه آن صدای خوش ادا، ترنمی خود به خود، جهت دفع ملال است.

بیت

بر کسی، فخری نمی آرم بدین
خویش را مشغول می دارم بدین
[عطار، ص ۴۳۷]

چرا که اگر چه این فقیر در طریقه عاشقی به مقام مجنون نرسیده، ولی نشانه‌های منزل لیلی را از رهروان راه، کمابینگی، شنیده، حالیا از بزم وصال، به پیغام و رساله‌ای قانع، و در وصول به حریم قبول، به جان و دل طامع است، و در طور تجلی به گوش دل، سخنان حق را مستمع، و به طور گفت و شنود کلمه و کلامی منتفع، بنابر این بواعث، در بیان اصطلاحات عرف عام، و اشارات خاص این طایفه عالی‌شان، و در شرح مفردات حروف و بسایط الفاظ متعارف این سخنوران حقایق نشان، مجموعه‌ای ترتیب کرده شد، اما مختصر و مفید، و در آن تلفیق، مقید به پیروی پیشروان طریقه توحید و بعضی لطایف و نکات که از نورسیده‌های عالم غیب به خاطر پریشان این کمینه درویشان رسیده بود، به آن مصطلحات قوم منضم ساخت، و نکته‌ای چند دقیق با بعضی فواید جلیل، از واردات غیبیه درهم پرداخت، و هر کدام مقصود که معنون به لفظ / ۱۰۴ (و) نکته و لطیفه می‌گردد، علامت وارد خاطر شکسته است که در کتب و رسایل اکابر سلف، ذکر آن معانی به کنایه صریح نپیوسته.

اما امیدواری از بزرگان این طایفه که سلاطین بزم کرم‌اند و گدایان بی بضاعت را مشفق و ولی النعم، آن که زَلَل اَقدام اَقلام و هَفَوَات لسان کلام را به قانون اصطلاح، مقرون به اصلاح دارند که «و اذا مرّوا باللغو مرّوا کراماً» و در هر چه مرضی اهل طبع سلیم و مقبول خاطر این مظاهر خُلق کریم باشد، به دعای خیری از روی تفضّل و احسان، این فقیر را یاد آورند که «یلقون فیها مَحَبَّةً وَ سَلاماً».

اما باعث اصلی بدین اقدام متاعب التزام، و غرض کلی در تهییج مَطیئَه شوق و غرام بر تحقیق این اعزام، آن بود که مدّت مدید می‌گذشت که در حالت دفع کربت غربت، از استماع بعضی الحان و نعمات جان فزا و کلمات دلگشا، ازاحت اندوه دل و ازاحت جان نموده بودم، و درحین غمگساری (از) بعضی واردان ممالک روحانی، بعضی اشعار غم‌زدا به گوش جان می‌شنودم که بحقیقت، نزد صیرفیان راست‌بازار عشق، هر نظمی از جواهر آن منظومات معانی، دُرّی چند بود خوشاب تر از لئالی

عمان، و پیش تشنه لبان بادیۀ شوق، هر قطره‌ای از آن جامات و اوانی جرعه شرابی می‌نمود ممزوج با گلاب لعابی از محبوب جانی.

شعر

عَلَيْكَ بِهَا صَرْفًا وَإِنْ شِئْتَ مَرْجَهَا فَعَدْلَكَ عَنْ ظُلْمِ الْحَبِيبِ هُوَ الظُّلْمُ

و از روی حقیقت و مجاز، کلمه حکمت انتظام «کلام الملوك ملوك الكلام» [دهخدا، ج ۳، ۱۲۲۴] بر آن سخنان دُرر نظام صادق بود، و حدیث صحیح «إِنَّ مِنْ الشُّعْرِ لِحِكْمَةً» [صدری‌نیا، ۱۵۵] بر آن نظم‌های جواهرالتیام مطابق می‌نمود، از آن که همگی اشارات حقایق گسترش، حاوی کنوز رموز اهل الله بود، و جملگی عبارات جانسوزش، عاشق پیشگان دل آگاه را درگاه. و بی‌گاه، آن ابیات و انشاد ۱۰۴/پ/ مذکور السنه و افواه می‌شد و طباع سلیمه سخن شناسان را ملایم طبع و دلخواه. کشت هر بیتی از آن در دیده اهل دل، گلشنی بود به هر گوشه آن گل بلاغت از شاخ و برگ هر لفظ و هر حرفش بردمیده، و هر نظم آن در وصف خوبان حورا شمایل، گلستانی می‌نمود نوباوه‌های ثمار معانی خاص به جای هر نقطه از نهال نورسته مقالش به تازگی رسیده.

چون همگی آن کلمات تامات، حسب‌الحال اهل کمال بود، و جملگی آن نظم‌های با نظام، پیغامی از زبان ارباب وجد و حال، لاجرم از نغمه‌سرای «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ» [صدری‌نیا، ص ۱۳۹-۱۴۰] آن جمله را به سمع جان اصغا می‌نمود و در آن حالت، سمعاً و طاعة، قیام به امر «أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا» [همو، ص ۱۳۹-۱۴۰] لازم و متحتم بود، هر آینه، ترتیب این رساله، که شارح آن نکات عرفان است و مفسر حقایق آن کلام معارف‌عنوان، اقدام نموده می‌شود تا وسیله عرض دعا و نیازمندی و ذریعه اعلام اخلاص و آرزومندی گردد به التمام اعتبار منیعی، و تقبیل تراب جناب رفیعی که منشأ انشای آن اشعار است و منبع زلال آن انهار، اعنی بارگاه آن سلطان قیصرنژاد، و درگاه پادشاه ممالک فضل و استعداد، آن خسروی (که) در کشور

صورت و معنی به سلطانی مسلّم است و میان بنی آدم به عنایت ازلی، نامزد فرماندهی ملک عالم. خاطر غیب‌نمایش، جهت نمایش صُور علمیه، به مثابه آینه سکندری است، و ضمیر مه‌رتویرش در لمعان انوار حکمی، نمودار نشئه پیغمبری. خلف خلیفه رحمانی، و شرف خاندان سلطنت و جهانبانی. نَظَمَ اللّٰهَ تَعَالٰی فِی سَلْکِ الْخِلَافَةِ الرَّحْمَانِیَةِ جَوْهَرِ ذَاتِهِ الْاَقْدَسِ سَلِیْمًا، وَ جَعَلَهُ مِمَّنْ اُوْتِیَ الْحِکْمَةَ وَ اعْطِیَ مَلْکًا عَظِیْمًا. و اورثه الله تعالی ملک ارضه، و قوی بشعائر الشرایع نقله و فرضه.

لمؤلفه / ۱۰۵ (رو)

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| شاه عالی تبار از آل عثمان | به جسم سلطنت در رتبه جان |
| ولیّ العهد، سلطان زمانه | همای دولت این آشیانه |
| خلافت را به ذات او مباحثات | نعوت سلطنت، مخصوص آن ذات |
| شهی کش منقبت خلق عظیم است | سپهر مکرمت، سلطان سلیم است |
| دلش مرآت اسرار و معانی است | لبش مفتاح صدگنج نهانی است |
| علم افراخته در کشور علم | شده گنجینه اش پُر گوهر علم |
| بر اهل دانشش شاهی مسلّم | ز شاهان جهان، اعلی و اعلم |
| سزای تخت و تاج قیصری، اوست | به اخلاق صفات سروری، اوست |
| کفش دریا صفت پیوسته در جوش | لبش از غیر احسان گشته خاموش |
| زالال لطفش از سرچمشه نور | ز جام جود او هر سینه مسرور |
| لوای همّتش بر هفت اورنگ | فضای جود او افزون ز فرسنگ |
| دلش شاد از سؤال اهل حاجات | چنان کز بنده پیش حقّ مناجات |
| متاعی را که رغبت می‌کند پیش | سؤال نامرادان است و درویش |
| ز لطف و فضل او در دور خاتم | کسی نارد به یاد از جود حاتم |
| به حُسنِ خُلق از آدم نَزاده | کف او با کرم توأم فتاده |

به جود ار دامن از عالم فشانده
 کند گریک نظر بر خاکساران
 به روز معرکه چون سیف مسلول
 به بزمش ساغر می، کاس خورشید
 سخن گوید، همه لطف است و احسان
 درش کعبه است و من احرام بسته
 منم آواره‌ای در جست و جویش
 چو دژه، وصل مهرم آرزو شد
 اگر بختم بود رهبر برین در
 رسانم گوهر خود را به صراف
 ز روی چون زر و اشک گهربار/ ۱۰۵ پ/
 نهادم نام او مرآت عشاق
 برآمد در دعا صبح از زبانم
 چو مهر افروخت ادریس از دعایش
 دعا را چون وسیله این رساله است
 غبارش را فلک بر چشم شانده
 شود مثل چمن ز ابر بهاران
 به وقت بزم جامش کام مغلول
 به دستش طاس گردون، جام جمشید
 خمش باشد به فکر نوع انسان
 ولی مرکب، ضعیف و پای خسته
 منم چون بلبل‌ی در گفت و گویش
 مرا سرگشتگی زان جست و جوشد
 به اکسیر نظر، خاکم شود زر
 کنم نقد وجود خویشتن صاف
 به سلك نظم بُردم يك كمروار
 ز نام شه شود مقبول آفاق
 چه گویم وصف خود روشن بیانم
 امیدش آنکه دریابد لقایش
 زبانم در ثنا شیرین مقاله است

این مجموعه‌ای است مشتمل بر مقدمه و دو مطلب.

اما، مقدمه در ذکر بعضی امور مقررۀ علم توحید که اطلاع بر اصطلاح اهل این
 فن، به معرفت آن موقوف است و در ازای معانی و حقایق الهیۀ آن امور معینه، حروف
 مسطور و الفاظ مشهور و معروف است.

مطلب اول در بیان کلیات عوالم خمس و مراتب ستّ که اصول مصطلحات و
 کلیات مسائل این طایفه است و تفصیل آن مقاصد که بر وجه کلیت معانی است.

مطلب ثانی در بیان الفاظ مفردة معتبره و بسایط کلمات متداوله معتوره که در میان این طایفه از آن مقوله کلمه و کلام را به لسان عربی و فارسی در سلك نظم و نثر آورد[ه] اند و جهت ادای مقاصد حقیقی در تعبیرات بلیغه و تخیلات شعریه به کار برده اند.

نتیجه گیری

نام اثر، مرآت عشاق، و مؤلف آن ادريس بدلیسی است. بدلیسی رساله را به سلطان سلیم اول عثمانی (حك: ۹۱۸-۹۲۶ق) اتحاف کرده، و تألیف آن در فاصله سالهای مذکور صورت گرفته است. با توجه به درك متفاوت ذوقها از معانی و مفاهیم الفاظ و کلمات صوفیان، بدلیسی با تألیف مرآت عشاق، خواسته است تا دستورنامه‌ای برای اهل طلب سامان دهد. هرچند شخصیت بدلیسی به صوفیگری شناخته شده نیست و به قول خود «از زمره اهل تحقّق و شهود» نبوده، امّا مشرب صوفیانه داشته و «خوشه چین خرمن درویشان» بوده، و از سر ارادت به این «طایفه عالی شان» مرآت عشاق را تألیف کرده است. پدر بدلیسی، حسام‌الدین علی بدلیسی (در گذشته ۹۰۰ق) نیز صوفی بوده و آثاری در تصوف، همچون شرح اصطلاحات الصوفیه عبدالرزاق کاشانی (بروسه‌لی، ۵۸/۱) نوشته است. ادیسی شاعر و مشتاق ادبیات عرفانی بوده است؛ بنابراین، بسیاری از نمادهای صوفیه را از دل سروده‌های عارفانه، به ویژه پارسی، برکشیده و تفسیر کرده است.

منابع

- الفتی تبریزی (۱۳۷۷)، رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، مولی، چاپ دوم.
- بدلیسی، ادريس، مرآت الجمال، دستنویس شماره ۲۶۱/۳۸ کتابخانه عارف حکمت مدینه.
- بدلیسی، ادريس (۱۳۸۸). مرآت عشاق، تصحیح مرضیه سلیمانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- بدلیسی، ادريس، مرآت عشاق، دستنویس شماره ۱۸۸۸/۴ کتابخانه اسعد افندی (استانبول).

- بدلیسی، ادريس (۱۳۸۲). مناظره روزه و عيد، تصحيح نصرالله پورجوادی، معارف، دوره بیستم، شماره ۲ (پیاپی ۱۵۹)، مرداد-آبان.
- بدلیسی، ادريس، مناظره روزه و عيد، دستنویس شماره ۱۸۸۸/۵ کتابخانه اسعدافندی (استانبول).
- برتلس، یوگنی ادواردوویچ (۱۳۷۶). تصوّف و ادبیات تصوّف، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، امیرکبیر.
- بروسه‌لی، محمدطاهر (۱۳۳۳-۱۳۴۲)، عثمانی مؤلف‌ری، استانبول، مطبعة عامره.
- حسینی، سیدمحمدتقی (۱۳۹۳)، فهرست دستنویسهای فارسی کتابخانه حالت افندی (استانبول)، تهران، مؤسسه فرهنگ بنیان شکوهی، با همکاری سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی.
- دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۳۲). فهرست کتابخانه اهدایی آقای سیدمحمد مشکوة به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، دانشگاه تهران، ج ۳، بخش ۱.
- دانش‌پژوه، محمدتقی و ایرج افشار (۱۳۴۴). نسخه‌های خطی، دفتر چهارم.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۲). امثال و حکم، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.
- سلیمانی، مرضیه، مقدمه بر مرآت عشاق (اصطلاحات صوفیان) - بدلیسی، ادريس، مرآت عشاق.
- صدری‌نیا، باقر (۱۳۸۰). فرهنگ مآثورات متون عرفانی، تهران، سروش، چاپ اول.
- قره‌بلوط، علی‌الرضا و احمد طوران قره‌بلوط، معجم التاريخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم (المخطوطات و المطبوعات)، قیصری، دارالعقبه.
- عطار، فریدالدین محمد (۱۳۸۵). منطق‌الطیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ سوم.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۱). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار.
- معصومی، بهرام (۱۳۸۳). «ادريس بدلیسی» در دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در آناتولی و بالکان)، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مفتاح، الهامه؛ ولی، وهاب (۱۳۷۴). نگاهی به روند نفوذ و گسترش زبان و ادب فارسی در ترکیه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۲). مثنوی، تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوّار، چاپ سوم.
- نظامی (۱۳۶۳). خسرو و شیرین، تصحیح وحید دستگردی، تهران، علمی، چاپ دوم.